

تبریز سردسیر است. مردم سردسیر را اگر چه عقل معاش می‌باشد، اما در عقل معاد قصور تمام می‌دارند.

تصحیح پاییز، بدست‌های به‌مرید خود شیخ ابوسعحاق ابراهیم جوینانی که به تبریز می‌رفت. به نقل از روش‌الجنان اثر حافظ حسین کرمانی، تبریزی.

دو بخش این دومین جلد تاملی غربی ایران پژوهشی در خاستگاه‌های فکری دوران جدید ایران و از این حیث، جرأتی بر صورتی از تاریخ ایران است که ثبوت‌الفضل بیعتی آن را «تاریخ پایمان» خوانده بود. در دیباچه دفتر نخست به مناسبت بحث درباره دوره گذار، اشاراتی گذرا و موقتی به مشکل دوره‌های تاریخی ایران آورده شده جای آن دارد که در این فرصت به آن بحث بازگردیم و پرسش از چگونگی دوره‌بندی تاریخ و تاریخ‌نگارانه در ایران را مطرح کنیم. تردیدی نیست که هتروجنوس می‌باشد ایرانی، در بهترین حالت آن، تقلیدی از شیوه‌های شرقی‌شناسی و «ایران‌شناسی» و استلوب تاریخ‌نویسی غربی است و آن چه از سده‌های پیش تاریخ‌نویسان ایرانی درباره تاریخ و تاریخ‌نگارانه در ایران نوشته‌اند، نوعی گرفته برداری از نوشته‌های اروپایی است. تاریخ‌نگاری که برای ایرانی به دنبال تحفظات تاریخی و زوال‌اندیشه در ایران نتوانست به تاریخ‌نویسی جدید تحول پیدا کند و تکوین نیافتد، آنگاه تاریخی جدید موجب شد که اندیشه به تاریخی جدید تدوین نشود و از ایدئولوژی بسیاری از مفاهیم و مقولاتی که برای نیبیبی تاریخ ایران به کار گرفته می‌شود، ناچار، بکسر و وام گرفته از تاریخ‌نویسی جدید غربی است.

و نکته، فقدان اندیشه تاریخی موجب شده است که بررسی نقادانه کار بردند. نگاه مفاهیم و مقولاتی که بر پایه مواد تاریخ اروپایی تدوین شده امکان پذیر نیست. نویسندگان تاریخ و تاریخ‌نگارانه در ایران، در نوشته‌های خود به تقلید از تاریخ‌نویسان و ایران‌شناسان اروپایی، مقولات و مفاهیم اروپایی را در مورد مواد تاریخ ایران به کار برده‌اند و اکنون، این پرسش مطرح شده است که آیا می‌توان آن مواد را به محک این مفاهیم زد و آن مواد را با ضابطه‌های این مفاهیم تحلیل کرد؟ تردیدی نیست که این شیوه بررسی تاریخ و تاریخ‌نگارانه در ایران را نقد ست ایران‌شناسان و تاریخ‌نویسان اروپایی روایت دادند و از آن پس برخی از شاگردان ایرانی آنان، به تقلید این شیوه را دنبال کردند. این شیوه تبیین تاریخ ایران در نوشته‌های تاریخ‌نویسان اروپایی توجیهی می‌توانست داشته باشد؛ آنان کوشش می‌کردند تاریخ و تاریخ‌نگارانه در ایران را در فرون مجموعه دانش غربی بجهند و بدین سان، تبیین مواد تاریخ ایران به جزئی از منظومه دانش غربی تبدیل می‌شد و معنایی پیدا می‌کرد.

زمانی که در آغاز سده بیستم، تاریخ‌نویسی سوسیالیستی، ادغام شد، سده چهارم هجری در تمدن اسلامی را انورایش اسلام خوانده به کاربرد مفهوم «هوزایش» در فرهنگ نوزایش در ایتالیا اثر استاد خود، یاکوب بزرگهارت، منتظر داشت که بیشتر به سال ۱۸۶۰ در آلمان منتشر شده بود. نویسندگان دیگری مفهوم «سده‌های میانه» را به جوری از تاریخ ایران اطلاق کرده‌اند که گویا با سده‌های آغاز می‌شود که به دنبال پایان یافتن دوره «هوزایش» آمد و کمابیش تا حلول سده بیستم ادامه یافت. ایران‌شناس انگلیسی، ادوارد براون نیز با تکیه بر تجربه‌های شخصی خود از ایران بر آن بود که سده‌های میانه ایران تا اوایل سده نوزدهم ادامه پیدا کرده است. هیچ یک از این نویسندگان، به تصریح، به مبنای نظری دوره‌بندی خود از تاریخ ایران اشاره نکرده و توضیحی در این باره نیاوردند. برای روشن شدن مبنای بحث این نکته را به شماره می‌افزاییم که در تاریخ‌نویسی جدید دوره‌بندی‌های تاریخی، نیز نوعی بازسازی تاریخ‌نویس است.

واک لگن با ذکر این نکته که در تاریخ‌نویسی جدید، واقعه تاریخی واقعی است که تاریخ‌نویس آن را بازسازی کرده است، تأکید می‌کند که «دوره‌های تاریخی نیز بیشتر از خود واقعه تاریخی، اموری بازسازی شده است». هر گاه دگرگونی‌هایی در قلمروهای متغیاتی مانند اقتصاد، ادب و رسوم، سیاست و دانش‌هایی پدیدار شوند و آن گاه که این دگرگونی‌ها به گونه‌ای بر یکدیگر تأثیر بگذارند که به صورت نظامی ظاهر شوند و چشم‌انداز نویی پیدا شود، در این صورت می‌توان از تغییر دوره سخن گفت. اما این دگرگونی‌ها هرگز، یکبار، در همه جرم‌ها و هر استثناء واحدی پدیدار نمی‌شوند.

او می‌افزاید: «از این رو، من از سده‌های میانه طولانی سخن گفته‌ام». به این سخن لگن، فیدلر، دیگر، باز خواهیم گشته است. به مناسبت اشاره می‌کنیم که این که تاریخ‌نویس فرانسوی واقعه دوره‌بندی‌های تاریخی را از سیخ بازسازی‌های تاریخ‌نویسان می‌داند، ناظر بر مبنای متغیاتی است و نباید آن را با آنچه ایران و اسلام‌شناسان رسمی درباره دوره‌های تاریخی ایران و اسلام گفته‌اند یکی دانست. زیرا سخن لگن بر پایه مواد تاریخ اروپایی گفته شده است، در حالی که ایران و اسلام‌شناسان مواد تاریخ و تاریخ‌نگارانه در ایران و اسلام را از مواد تاریخ و تاریخ‌نگارانه در اروپا اقتباس گرفته‌اند. اما به هر حال، اگر توضیح ادغام منس از تمدن اسلامی در سده چهارم و چینی داشته باشد، تردیدی نیست که باید درباره دوره بودن اطلاق

دستگاه مقولات و مفاهیم تاریخ‌نویسی اروپایی تردید جدی کرده زیرا این که «هوزایش» تاریخ تمدن اسلامی، پیشگام سده‌های میانه» آن بوده است، فر صورتی که مبنای دوره‌بندی تاریخ ایران یا اسلام را تحول تاریخ اروپایی بدست، آشکارا نشان از نوعی سلطنت متفاوت این تاریخ و تاریخ‌نگارانه دارد.

بی‌اعتنایی نویسندگان غربی به این پرسش و نامی توان از ایرادهای عمده ایران‌شناسی یا اسلام‌شناسی به شمار آورده چنان که اشاره شده اصل در ایران‌شناسی و اسلام‌شناسی غربی، شناخت ایران و اسلام است و این امر برای غربیان جز در دوره مقولات و مفاهیم اندیشه غربی امکان پذیر نمی‌شود. اما ایرانی نمی‌تواند در مواد تاریخ و تاریخ‌نگارانه خود از پشت جنبه‌های «ایران‌شناسی» نظر کند و همیشه خود را از مجرای آنگاه‌نشان قریب می‌داند. این که امروزه به هر حال، چنان که در جای دیگری گفته‌ایم، تنها می‌توانیم از پشت این جنبه‌های «ایران‌شناسی» گذشته خود نظر کنیم و چنان که احمد فردید به مناسبتی دیگر و از دیدگاه متفاوتی، می‌گفت: «صحنه تاریخ خود را ذیل تاریخ غربی» بدیش، قولی است که ناچار نمی‌توان درباره آن تردید کرد، اما این که باید به این وضع تن در ده سخن دیگری است. به بحران کمونی در وجدان ایرانی و آنگاه تاریخی که ریشه در این بحران دارد ناچار نمی‌تواند به دیدگاهی در این باره دامن نزنند.

شاید بهتر آن باشد که به جای تردید از امکان طرح پرسش‌های توان این سخن بگویم، زیرا بحران کمونی، بحرانی در بنیادها و بحران بنیادهاست و نمی‌تواند مؤدی به پرسش از بنیادها نباشد. آنگاه از این بحران می‌تواند خاستگاه اندیشه تاریخی باشد و به نظر نمی‌رسد که بحرانی که با شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس آغاز شده و باز رفتن شدن آن در جنبش ما، مربوطه خواهد بود و تعطیل آن تا انقلاب اسلامی ادامه پیدا کرده است. در تاریخ ایران مسائلی داشته‌اند. آنگاه از این بحران، از آغاز تاکنون، دوره‌هایی را گذرانده و به تدریج، از نخبگان به همه گروه‌های جامعه ایران سرایت کرده است. امروزه نشانه‌های این بحران در همه سطوح جامعه ایران به چشم می‌خورد و این هسگانی شدن نشانه‌های درد، شاید نشانه پدیدار شدن آنگاه توان نیز باشد. نقادی اندیشه تاریخ‌نگاری که می‌تواند راه را برای تکوین اندیشه تاریخی جدید باز کند و چنین می‌نماید که این نقادی نیازمند کوشش بنیادینی برای تصرف در مواد تاریخ و تاریخ‌نگارانه در ایران است. گفتیم که مفاهیم دوره‌بندی تاریخ و تاریخ‌نگارانه در ایران از دستگاه مفاهیم تاریخ و تاریخ‌نگارانه در اروپا باز گرفته شده است. اگر چه در مواردی ایران‌شناسی رسمی ناچار از مفاهیم را به جوی از تاریخ و تاریخ‌نگارانه در ایران اطلاق می‌کند، اما به این نکته توجهی نشده که تاریخ‌نویسی جدید غربی نامل نقادانه در برخی از بدیهیات اندیشه تاریخی اروپایی و تردید درباره آن‌ها را آغاز کرده است و در سازگاری مواد تاریخی با صورت مقولات و مفاهیم رایج از دیدگاهی نقادانه نظر می‌کند. امروزه تاریخ‌نویسان اروپایی بر آن‌ند که مفاهیمی مانند «سده»، «دوره» و «عنوان زمانی» معنی در تاریخ‌نویسی، مفهومی بکسر مهم است و نمی‌توان آن را به عنوان مقولاتی در دوره‌بندی تاریخی به کار گرفته هم چنان که برخی دیگر مفهوم «سده‌های میانه» را واقعی برای فهم در مت دوره‌های از تاریخ اروپایی دانستند.

تاده‌های اخیر، تقسیم تاریخ اروپایی، اگر نه جهانی، به سه دوره «جسنان»، «سده‌های میانه» و «جدید» بدیهی تلقی می‌شده به نظر می‌آید که هر یک از این سه مفهوم، مصطلقی روشن و متمایز ندارد و هر تحول تاریخی به طور منطقی از آن سه دوره گذر کرده است. مفهومی که در این میان بیش از همه بر اشکال می‌نماید مفهوم «سده‌های میانه» است که به دوره‌های طولانی اطلاق شده در حالی که مفهوم «سده‌های میانه» به دستگاه مفاهیم خود سده‌های میانه تعلق ندارد بلکه در آغاز دوره «هوزایش» در تمایز با دوره باستان تاریخ اروپایی، یونان و روم، دوره جدید که آغاز می‌شود به هزاره میان سده‌های پنجم تا پنجم اطلاق شد. نویسندگان اولیست تصور می‌کردند که با پایان سده‌های میانه دوره جدیدی آغاز شده است که عصر «هوزایی» اندیشه و فرهنگ شکوفای جهان باستان خواهد بود. نخستین نویسندگان اروپایی، در سده پانزدهم اصطلاح «عصر دوره میانه» یا *media aetas* و *temporas media* را به کار گرفتند و همین اصطلاح در تحول آتی آن، در سده هفدهم به مفهوم «سده‌های میانه» *medium aevum* لاتینی و *age middle* انگلیسی تبدیل شد. در سال ۱۷۵۵، تاریخ‌نویس هنر ایتالیایی، واساری، بر پایه مفهوم «سده‌های میانه»، تاریخ اروپایی را به سه دوره باستان، سده‌های میانه و جدید تقسیم کرد و نویسندگان دوره نوزایش مفهوم «سده‌های میانه» را در معنای اصطلاحی آن برای بیان هزاره‌های به کار گرفتند که میان دوره باستان و عصری که آنان با بازگشت به فرهنگ و تمدن باستان در سده‌های آن بودند، قرار داشت. امروزه «سده‌های میانه» اصطلاح به هزاره‌های اطلاق می‌شود که به طور همه با سقوط امپراتوری روم در سده پنجم آغاز شد و با سقوط قسطنطنیه یا کشف آمریکا در سده پانزدهم پایان می‌یابد. در دهه‌های اخیر، تاریخ‌نویسان، با توجه به قلمرو پژوهش‌های خود، در هزاره سده‌های میانه سه دوره فرعی «دوره باستان متاخر» - شامل

مسجد جواد طباطبایی حالا دیگر مدت‌هاست جامعه روشنفکر و کتابخوان ایران را منتظر گذاشته تا هر از چندی بخش‌ها و دفتر‌هایی از پروژه عظیم خود را که بررسی تاریخ‌اندیشه و تطور مباحث تفکر سیاسی است منتشر کند. هم‌کتاب تبریز نخستین بخش از جلد دوم این پروژه است که بخش اول آن پیش‌تر با عنوان «دیباچه‌های بر نظریه توسعه‌یافت ایران» منتشر شده بود. طباطبایی در این کتاب به اندیشه سیاسی دوران جدید ایران تا فراهم آمدن جنبش مشروطه خواهد پرداخته است. دوره‌ای که به رغم اهمیت یگانگش در سده‌های متاخر تاریخ ایران، جز پژوهش‌های فریدون آدمیت هیچ تحقیق مهمی درباره آن صورت نگرفته است. با این حال گرچه او خود را از بسیاری جهات و اعتبارات مجموعه پژوهش‌های آدمیت می‌داند، اما چنان که خود می‌گوید کوشیده تا جایی که مقدور است، راهی متفاوت را دنبال کند. به گمان طباطبایی در پژوهش‌های آدمیت اغلب تحقیق تاریخی بر تاریخ‌اندیشه سیاسی می‌چربد، اما به بحث من در قلمرو تاریخ‌اندیشه سیاسی اقرار می‌کند و می‌کند که او به مبنای پرداخته که از نظر تاریخ‌اندیشه سیاسی و اجداد اهمیت دارد و لیکون در پژوهش‌های آدمیت مغفول مانده‌اند. آنچه می‌خوانید هر آمده کتاب تازه طباطبایی است که بی‌شک یکی از آثار بیشتر انگیز سال ۱۳۸۵ خواهد بود.

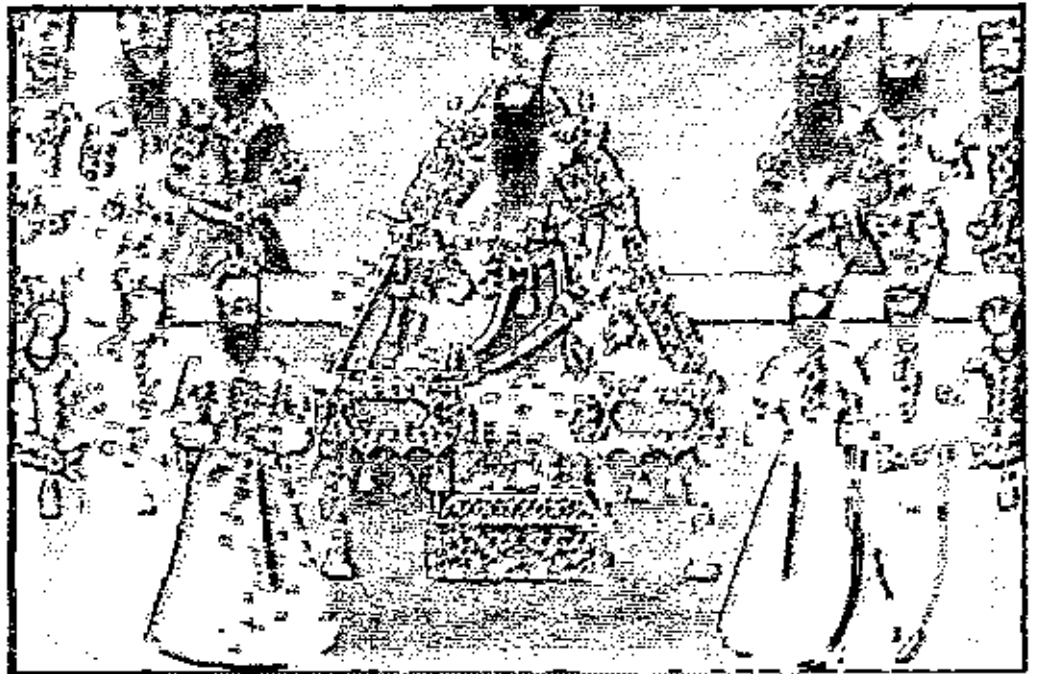
سده‌های پنجم و ششم سده‌های میانه به مبنای دقیق کلمه شامل سده‌های هفتم تا چهاردهم می‌شود. پنجم را که موضوع پژوهش تاریخ‌نویسی «جدید» است، از هم تمیز نداشتند. اگر چه در میان نمایندگان مکتب‌های تاریخ‌نویسی کشورهای اروپایی در این دوره‌بندی فرعی اجتمالی وجود ندارد، اما به هر حال، تردیدی نیست که با پیشرفت پژوهش‌های تاریخی درباره سده‌های میانه این دوره‌های فرعی با دقت بیشتری تعیین خواهد شد.

تاریخ‌نویسی اروپایی، از دیدگاه بررسی مادی‌واره آغاز دوران جدید تاریخ ایران و شرایط امکان تدوین مفهوم آن کمیتی ندارد، اما این میانه به دنبال آغاز دوران جدید تاریخ اروپایی به عنوان دوره‌ای در تراض با دوره باستان و به مثابه مفهومی در خلاف جهت آن، پدیدار شد و بدین سان، در واقع، سده‌های میانه، در تراض آن با فرهنگ و تمدن یونان و روم، که دوره قسطنطنیه، خرگرمایی و عصر شکوفایی نظام‌های شورایی، تالیس فلسفه بسط هنرهای زیبا بود، دوره طولانی تاریخی‌ها و ظلمات و «قرن وسطی» در معنای اصطلاحی آن به شمار می‌آید.

در تاریخ‌نویسی اروپایی، اطلاق اصطلاح «قرن وسطی» به سده‌های میانه «دوره طولانی» آغاز دورانی بود که پژوهش‌های تاریخی درباره هزاره‌ای که با پایان دوره باستان آغاز شد و با آغاز دوران جدید به پایان رسیده و تجدید نظر عمده در مبانی تاریخ‌نویسی آن دوره سالنامه یافت و زمانی نیز که ایران و اسلام‌شناسی به عنوان ناچیزی، هر چند کم‌اهمیت در نظام دانش‌های اروپایی پدیدار شده از آن‌جا که از دیدگاه آن نظام دانش‌ها نیز صم تاریخ و تاریخ‌اندیشه در ایران و اسلام جز ذیل تاریخ و تاریخ‌اندیشه اروپایی نمی‌توانست باشد. لاجرم، مفاهیم و مقولات تاریخ‌نگارانه و تاریخ‌اندیشه اروپایی به مواد تاریخ و تاریخ‌اندیشه در ایران اطلاق شد تا زمانی که برخی از تاریخ‌نویسان غربی به دنبال پژوهش‌های جدید در نظریه‌های تاریخی‌نویسی و تفریح مفاهیم تاریخی، پرسش‌هایی را در دقت مضمون آن مفاهیم و سازگاری آن‌ها با مواد تاریخ سده‌های میانه مطرح کردند. تردیدی در دقت آن مفاهیم و مطلقیت مضمون آن‌ها با مواد تاریخی وجود نداشته است، اما با پایان سطره دیدگاه‌های دور روشنگری در تاریخ‌نویسی و آغاز دورانی نو در پژوهش‌های تاریخی سده‌های میانه، نخستین تردیدهایی در سازگاری مضمون آن مفاهیم با مواد تاریخ این سده‌ها مطرح شد و آن پس نیز برخی







سیاسی و به تعبیری دیگر، فرار از الزامات تریز مردمسر و عقل معاش آن به کویر ایدئولوژی است که به ظاهر، پیرامی از عقل معاد بر آن و متعاند بدیهی است که نظام‌هایی از آگاهی‌های کاذب که سرپستی در مرداب‌های ایدئولوژی‌های سیاسی و سرروش در شور و زاری‌های عرفان می‌جستند، به تعبیری که به مناسبت دیگری مایه‌گر آورده است، جز به همین دست‌پن‌سندهای آشوبگرایی منتهی نخواهد شد.

در فصل‌های دیگر این دومین جلد تاملی درباره ایران خواهیم گفت که اندیشه تجدیدخواهی در ایران یا گستی از «ارض ملکوت» و «علم خیال» ادب کهن و مبنای نظری آن تدوین شد. با این گست از مبنای نظری «ارض ملکوت» و بازگست به واقعیت مناسبات اجتماعی و تاریخی، که نخست در لقیات صورت گرفت و بازتابی نیز در برخی از ناخیم‌های اندیشمندان ایرانی پیدا کرده، نطفه آگاهی تاریخی جدیدی از آفتاب، که بیشتر با شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس بسته شده بود، بسطی بی‌سابقه یافت. سلطان هدیو «علم خیال» در قلمرو «خیال اندیشی» که نیم سده‌ای پیش از انقلاب اسلامی بویژه با تفسیرهای ایدئولوژیکی از تاریخ و تاریخ اندیشه در ایران عملی شده بود، تفصیلی نذر کرد که در این چاشنی توان به آن پرداخته اما همین قدر باید بگویم که مسطره ایدئولوژی‌های سیاسی، که در فلتی «خیال اندیشه» از جامعه‌شناسی آن راه به تنها نظام اندیشمندان ایرانیان تبدیل کرده و البته انتقال دوباره نظام ایدئولوژی‌های سیاسی به «ارض عالم» زیر لوای عرفان، بیان آگاهی جدیدی را که با پیروزی مشروطیت کمیش استوار شده بود، نیزه و آگاهی کلاسی را چاشنین آن کرده و از این حیث، تاریخ‌نویسی جدید ایرانی نمی‌تواند به دستاوردهای نقادانه کنترل از عیای قدیم به ایدئولوژی‌های سیاسی و مسطره دو مبنای منسوبات جامعه‌شناسی و عرفان، که هرغم اختلاف‌نهادی مبنایی آن دو به لحاظ تاریخ نگون آگاهی تاریخی در ایران، بی‌آمدهای بگفته‌ای داشته‌اند، بی‌اعتنا باشد. این نقادانه نمی‌تواند به این واقعت تاریخ ایران بی‌اعتنا باشد که نطفه آگاهی تاریخی جدید ایرانیان به دنبال شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس بسته شد و با پیروزی جنبش مشروطه خواهی و ایجاد نظام حکومت قانون نیز به طور گسترده‌ای چاشنین آگاهی کهن شد.

از نظر تاریخ و تاریخ اندیشه در ایران، تکوین این آگاهی تاریخی جدید، در دو سده‌ای که از شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس می‌گذرد، خاستگاه همه دگرگونی‌های این کشور بوده است. با تشکیل دارالسلطنه تبریز، ایران در «استغنه» دوران جدید قرار گرفت و با تشکیل نخستین مجلس قانونگذاری، نظام حقوقی جدیدی بر پایه تفسیری از قانون شرع تدوین شد که انتقالی بی‌سابقه در جهان اسلام به شمار می‌آید. دگرگونی‌ها را نباید به صرف حوادث تاریخی فروگست؛ از دیدگاه تاریخ اندیشه در ایران، این واقعت‌های تاریخی، که بر حسب معمول اختیالی به آن هانمی‌کنیم، آکستن دگرگونی‌های اساسی در نظام مفاهیم تمدن ایرانی سود و

است که در ظلم اندیشه سنتی «از هم بی‌النی انسرده» بوده اما با اتساق لعل ایدئولوژی، بویژه در کشورهایی که به دنبال زوال اندیشه جز در درون نظام‌های ایدئولوژی‌های سیاسی نمی‌اندیشند، به‌دلیل شده است. علی شریعتی که نه چیزی درباره مبنای ایدئولوژی‌های سیاسی جدید می‌دانست و نه در یافت درست از تاریخ تمدن اسلامی داشت، تصور می‌کرد که می‌توان مبنای هوعلی «تاریخ دوره اسلامی را با ایدئولوژی «پوخر» نخستین سوسیالیست و مبنای «جهاد» را با تصور «حرکت» سودا کرد و بر تحفظ جهان اسلام، که به سخت مزمن شده است، فائق آمد. مبنای نظری عصر زمین فرهنگ دوره اسلامی ایران مبنای هوعلی و نهادهایی بود که اندیشه خردگرایی هوعلی شالوده آن راه نوار کرده بود.

مبنای نظری «حرکتی» که گویا به گفته شریعتی «پوخر» هوادار آن بوده، فست ایدئولوژی «انقلاب معاوم» لئون تروتسکی بود و گر نه بر پایه مقدمات اندیشه سنتی تبدیل زهد جهانسوز او بود به دنبانداری انقلاب معلوم ممکن نمی‌شد. در نقادانه عبدالکریم سرروش از جنبه‌های ایدئولوژیکی گفته‌ها و نوشته‌های شریعتی بهره‌ای از حقیقت وجود دارد، اما آن‌جا که سرروش در بحث از نظر شریعتی درباره «پوخر» و از تاریخ‌نویسی می‌خواند، بی‌اعتنایی به تمایز میان تاریخ پیداری و بنیادهای ایدئولوژی‌های سیاسی نشان می‌دهد که با مبنای نظری شریعتی فاصله چندگانه ندارد. شریعتی از هیچ چیزی به اندازه تاریخ بیگانه نبود و تصور نمی‌کرد که حدود او نیز آگاهی در این مورد می‌فکشت است. در نوشته‌های سرروش، هرغم تمایزهایی که میان او و شریعتی وجود دارد، عرفان زاهدانه چاشنین «جامعه‌شناسی» در ایدئولوژی شریعتی شده است و جای شکفتی نیست که آن دو به یکسان، عرفان و «جامعه‌شناسی» را مقدمه‌ای برای نقادانه مبنای هوعلی قرار دادند تا آگاهی تاریخی بسطی را با آگاهی کلاسیک ایدئولوژی‌های سیاسی سودا کنند. این ملاحظات هوعلی درباره برخی از نویسنده‌های معاصر را از باب تاکید بر این نکته می‌آوریم که بازسازی نوعی آگاهی کلاسیک زیر لوای روشنفکری و روشنگری جز به معنای ناهودی بیان آگاهی تاریخی نمی‌تواند باشد. هر غیر تاریخی و ضد تاریخی بودن صورتهایی از ایدئولوژی‌های سیاسی که شریعتی و سرروش تدوین کرده‌اند همین پس که در نوشته‌های آن دو هیچ انشامی به سبب پایه ایجاد به یکی از مهم‌ترین حوادث تاریخ معاصر ایران، جنبش مشروطه خواهی، نمی‌یابیم. مقدمات جنبش مشروطه خواهی، به گونه‌ای که در این جا توضیح خواهیم داد، به دنبال شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس و پدیدار شدن آگاهی تاریخی جدید ایرانیان فراهم آمد و غایت آن نیز ایجاد نهادهای حکومت قانون و نظام جدیدی بود که با دیدگاه‌های هوعلی متضاد است که می‌تواند جز آشوبگرایی از آن بر می‌خیزد نسبتی نداشت. فرار از رویارویی با نخستین حادثه مهمی که در یک کشور اسلامی اتفاق افتاد و آن را در «استغنه» دوران جدید فرار داد آشکارترین نشانه پناه جستن در پشت برده بنیاد ایدئولوژی‌های

هر نظری که امروز به جنبش مشروطه خواهی و بی‌آمدهای آن داشته باشیم، نمی‌توانیم به دگرگونی‌هایی که به دنبال آن در نظام مفاهیم ایجاد شده، بی‌اعتنا باشیم. این که سده‌های پس از پیروزی مشروطیت هنوز در یافت درست از نسبت سنت قدمایی و اندیشه تجدیدخواهی پیدا نکردیم، این که هنوز به گام‌هایی که در مضمون جاری از مفاهیمی که از سر بار چینه به کار می‌گیریم، ایجاد شده است، اتفاقی ندانیم، از بی‌آمدهای بی‌اعتنایی به دگرگونی‌هایی است که پیروزی جنبش مشروطه خواهی در ایران به دنبال آورد. مشروطه خواهی، به عنوان نظامی ناظر بر حکومت قانون، صرف تفسیری در نظام سیاسی ایران نبود بلکه کوششی در قلمرو «حظر» نیز به شمار می‌آید و این که سده‌های پس از پیروزی جنبش مشروطه خواهی هنوز تصور می‌کنیم به عنوان مثال، مفاهیمی مانند پرستش‌سم اسلامی، سکولاریسم اصلاح دینی و معنای محصلی دارنده ناشی از علم به این مقولات نیست بلکه خاستگاه آن جیل مزمن به معنای مشروطیت و سرشت اقدامی است که بویژه با آغاز قانونگذاری جدید در ایران صورت گرفت. در دارالسلطنه تبریز، ایران در «استغنه» دوران جدید تاریخ خود فرار گرفته، اما با تدوین نخستین نظام حقوقی و ایجاد نهادهای جدید کلاسیک بزرگ از «استغنه» به سوی دوران جدید پرداخته است. اینستان در آن «استغنه» خود کار سترگی بود و آن در «استغنه» ایستادن در نسبتی جدید با سنت قدمایی ممکن شد که نیم‌سده‌ای پس از آن در مرداب‌های نظام ایدئولوژی‌های سیاسی و شور و زاری‌های عرفان خلاف زمان تولید شد.

پاری، این دفتر، نخستین بخش از دومین جلد پژوهشی است که جلد نخست آن پیش از این با عنوان «دیباچه‌های بر نظری» به تحفظ ایران «انتشار یافته بود. دفتر حاضر، که آن را با عنوان فرعی «حکمت تبریز و مقدمات تجدیدخواهی» خواهیم خواند، به طور عمده اندیشه سیاسی دوران جدید ایران تا فراهم آمدن جنبش مشروطه خواهی را مورد بررسی قرار می‌دهد و در بخش دوم این دومین جلد تفصیلی بحث درباره نظریه حکومت قانون و مبنای نظری مشروطیت خواهد آمد که، چنان که بویژه در بخش دوم این جلد خواهیم گفت، مهم‌ترین حادثه تاریخی ایران در سده‌های متاخر دوره اسلامی بود و با آن، شالوده دوران جدید تاریخ ایران، که با بحران آگاهی ایرانیان به دنبال شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس آغاز شده بود، استوار شد. سبب این که در بررسی این دوره توجهی ویژه به جایگاه تبریز در دگرگونی‌های فکری خواهیم داشت و آن دوره را «حکمت تبریز» خواهیم خواند، آن است که به دنبال شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس، اصلاحات و نوسازی ایران از تبریز، دارالسلطنه و آیه‌هد ایران، عیای میرزا آغاز شد و در همین شهر جنبش مشروطه خواهی مردم ایران به پیروزی رسید و حکومت قانون برقرار شد. بدین سبب، «تبریز» به این معنا نام خاص، بلکه مفهومی عام به عنوان «استغنه» دوران جدید آزادی خواهی و حکومت قانون است. بدیهی است که نه اندیشه تجدیدخواهی، در آن دوره، به تبریز اختصاص داشت و نه همه پیشگامان فکری جنبش تجدید و آزادی خواهی از تبریز‌یان بودند بلکه تبریز خاستگاه این جنبش بوده تجدیدخواهی در آن شهر آغاز شد و دوره‌ای از آن با پیروزی مشروطیت به انجام رسید. از این حیث تاریخ جدید ایران به پیش و پس از «حکمت تبریز» تقسیم می‌شود. با جنبشی که در تبریز آغاز شده و سده‌های پس از آن به انجام رسید دورانی از تاریخ ایران به پایان رسید و ایران، به طور بازگشت‌ناپذیری، از سده‌های میانه خود خارج شد. این دوره از تاریخ، از بسیاری جهات دورانی استثنایی در تاریخ ایران است و پرداختن به آن نیازمند تقیح بسیاری از مفاهیم و توضیح روش‌هاست. زیرا چنان که به تفصیل گفته خواهد شد، به دنبال شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس، انسجام نظام و وجه متفاوت عناصر تاریخی و فرهنگی ایران و وحدت آن، که از ویژگی‌های دوران قدیم بوده، بر هم خورد و در همانگی آن عناصر که به دنبال بحران در آگاهی زمان ویژه خود را داشتند، خلتی به وجود آمد و وحدتی که به نوعی تا پورش افغانان و حتی سده‌های پس از آن وجود داشت، تجدید نشد.

در سده‌های متاخر، در دوره فرمانروایی صفویان، زمان واحدی بر قلمروهای متفاوت حیات اجتماعی ایران فرمان می‌راند و نوعی وحدت ساختاری و شریک‌زمانی میان این قلمروها وجود داشت. به گونه‌ای که به عنوان مثال، شیوه‌های حکومتی و اداری صفویان، حکومت متعابله مکتب، سبزه، کلاوب معماری و شهرسازی و ساختار ذهن ایرانیان از وحدتی برخوردار بود، در حالی که با شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس و رخفای بی‌سابقه در لکل این وحدت افتاد

تاریخ ایران  
از سده‌های قدیم تاکنون



سروش در عبارتی شگفت‌انگیز می‌نویسد که «مرحوم شریعتی، در درجه اول، یک مورخ بود و مدخل اصلی ورود او به اسلام تاریخ بود». به نظر می‌رسد که برهان قاطع مورخ بودن شریعتی نیز این است که، به گفته همان نویسنده، «او از طریق فقه فلسفه، کلام و یا تفسیر وارد شناخت اسلام نشده است». عبدالکریم سروش، فریه‌تر از ایدئولوژی، ص ۱۰۱). این سخن در بی‌اعتنایی کامل به سخن خود علی شریعتی گفته شده است که می‌گوید: «من محقق علمی نیستم» (نقل شده در سروش، همان، ص ۹۶). همه نقل قول‌های مفصلی که سروش در مقاله یادشده از علی شریعتی آورده، همین این امر است که شریعتی به هیچ وجه به تفکر مورخ بودن تن در نمی‌داد. سروش، به درستی، این نکته را در نوشته خود برجسته کرده است که «ایدئولوژی در پیروان خود پندار یقین می‌دهد... و به پیروان آسان‌گیر و ظاهرین خود جزیمتی خردآز می‌رود» (سروش، همان، ص ۱۲۵). بدیهی است که این «پندار یقین» و «جزیمت خردآز» نسبتی با تاریخ ندارد و خود شریعتی نیز آگاهانه خود را «اهل ایدئولوژی» یعنی اعتراضی به وضع موجود، و مخالف «مواکراسی» یعنی یکی شدن شمار رأی‌ها با رأی‌ها» (نقل شده در سروش، همان، ص ۱۲۱). معرفی می‌کند و توجیه سروش مبنی بر این که «مشق مرحوم شریعتی در ایدئولوژیک کردن دین بر خلاف میل و خواسته او به نتیجه‌ای می‌انجامد که خود او طالبش نبوده، یکسره باطل است» (سروش، همان، ص ۱۲۶). به گونه‌ای که به طور تلویحی در مقاله عبدالکریم سروش آمده است در نظام ایدئولوژیک شریعتی بسیاری از ویژگی‌های دو نظام ایدئولوژیک سده بیستم، فاشیسم و کمونیسم را به آسانی می‌توان یافت.

تحاقی میان قلمروهای متفاوت پدیدار شد و هر قلمرویی ضربه‌ایک دیگر گونی متفاوتی پیدا کرد.

پدیدار شدن زمان‌های متفاوت قلمروهای گوناگون حیات اجتماعی در این دوره از تاریخ ایران امکان بحث نظری درباره آن برای تاریخ‌نویسی جدید ایرانی، به رغم کوشش‌هایی که از سده‌های پیش صورت گرفته، وجود ندارد. این است که نویسندگان تاریخ ایران، اعم از پژوهندگان بیگانه و ایرانی، هنوز در نوشتن تاریخ جدید ایران به شیوه‌های تاریخ‌نویسی قدیم ایران نظر دارند و دیگر گونی‌های تاریخ جدید را از حوادث تاریخ قدیم قیاس می‌گیرند. تاریخ‌هایی که تاکنون موضوع آن‌ها در گونی‌های دو سده اخیر تاریخ ایران بوده است، حتی آن‌جا که نویسندگان آن‌ها مایل به تاریخ‌نویسی جدید اروپایی را به کار گرفته‌اند، نتوانسته‌اند گفتاری به مفاهیمی نشان دهند که با مواد قلمروهای متفاوت تاریخ ایران سازگار باشند. مضمون مفاهیمی که در تدوین تاریخ سده‌های جدید ایران باید به کار گرفته شود از مضمون مفاهیم تاریخ پیش از آن متمایز است و تا زمانی که نتوان این تمایزهای مضمونی را توضیح داد، تیس منطق دیگر گونی‌های دوره دویست‌ساله‌ای که با شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس آغاز شد و به سده‌های پس از پیروزی جنبش مشروطه‌خواهی یا انقلاب اسلامی به پایان رسید، ممکن نخواهد شد به اجمال می‌توان گفت که نوعی هماهنگی میان ضربه‌های قلمروهای متفاوت حیات اجتماعی ایران در دوران قدیم وجود داشت که تاریخ‌نویسی می‌توانست در گونی‌های آن قلمروها را تحت مقوله وحدت توضیح دهد.

وحدت میان ضربه‌هایک دیگر گونی‌های نظام قدیم، در دوره اسلامی و در اواخر فراهی تا مکتب شیراز، و ضربه‌هایک دیگر گونی‌های نظام فرمانروایی و ساختار قدرت، از آغاز فرمانروایی نخستین حاکمان ایرانی در دوره اسلامی و از پراختن سلجوقیان تا صفویان، وجود دارد و گویی آن بود که گونی‌های خود را با زمان یکسانی تنظیم می‌کنند. به دنبال شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس، و بحران زرفی که در آگاهی گروه‌های ایرانی پدیدار شد، این وحدت ساختاری قلمروها از هم جدا شد و زمان واحد دیگر گونی‌ها به زمان‌هایی با ویژگی‌های متفاوت تبدیل شد. بدین سان، ضربه‌هایک دیگر گونی‌های فلسفه تا مکتب شیراز تا حاج ملاهادی سبزواری و شارحان متأخر آن را نمی‌توان با ضربه‌هایک دیگر گونی‌های ادب فارسی، روبرو کرد به معنای نهادهای جدید نظام‌های سیاسی و مفاهیم فکری و فلسفه جدید یکی دانست. حتی تا پیروزی جنبش مشروطه‌خواهی و تا انقلاب اسلامی، در قلمرو تاریخ قدیم، از فراهی تا واپسین شارحان قیاس‌قران دوره اسلامی، زمل بلند و کند سنت فرمان می‌راند. در حالی که به عنوان مثال، در آگاهی سیاسی ایرانیان بحران زرفی ایجاد شده و در رویکرد ایران به فقه‌ای که در کشورهای اروپایی در جریان بود، دیگر گونی بیادینی ایجاد شده بود و بدیهی است که بر این دو دیگر گونی دو زمان متفاوت فرمان می‌راند.

این تحالف زمانی نظام قدیم و ساختار ذهنی، تحالف زمان بلند و کند اندیشه سنتی و زمان کوتاه و شناسا لود بحران در آگاهی که می‌توان به تأخر زمانی میان قلمروهای متفاوت حیات اجتماعی و فرهنگی تعبیر کرد، نقطه آغاز تحولی بی‌سابقه در تاریخ ایران بود و باید به عنوان پدیداری نوآیین فهمیده شود. با وجود این، حتی از این تعبیر‌های جدید می‌توان این نکته را نیز افزود که تاریخ‌نویسی جدید ایرانی، نخست با تبیین این ضربه‌های متفاوت و تبدیل

زمان واحد به زمان‌های متفاوت امکان‌پذیر خواهد شد. نهم معنای این وضع شاید بتوان گفت توضیح این آرایش نیروهای قلمروهای متفاوت حیات اجتماعی ایران. نیازمند ایجاد دیگر گونی‌هایی اساسی در مضمون نظام مفاهیمی است که تاکنون در تدوین تاریخ ایران به کار گرفته شده است. پدیدار شدن دو زمان متفاوت یا بهتر بگوییم، تکثیر زمان در ساختار تمدن ایرانی، از پی آمدهای بحرانی بود که به دنبال شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس در آگاهی

ایرانیان پدیدار شده بود. اما این تأخر زمان سنت نسبت به زمان دیگر گونی‌های دیگر قلمروهای حیات اجتماعی ایران، به نوبه خود، بحران آگاهی از شکست سیاسی را زرف‌تر کرد. توضیح این وضع، سیما این آرایش نیروها نیازمند دستگاه مفاهیم جدیدی است تا بتوان معنای گذار از وحدت ساختار تمدنی به تکثیر شدن قلمروهای حیات اجتماعی در تاریخ دوران جدید ایران را فهمید. توضیح این وضع راه تبیین منطق بحران آگاهی و گسل‌های زرف در مضمون مفاهیم اندیشه سنتی را هموار خواهد کرد که از مهم‌ترین پی آمدهای شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس و تأخر زمانی نظام قدیم سنتی نسبت به دیگر شدن نظام حیات اجتماعی ایران بود. این ملاحظات مفهومی را می‌توان به تاریخ ایران در دوره اسلامی نیز تعمیم داد: در این دوره تاریخی، اگر از شکست ناپذیر و قاصیه که نیازمند بحثی طولانی و پیچیده است، بگذریم، فروپاشی ایران به دنبال یورش مغولان و افغانان بحرانی زرف در وجان ایرانیان ایجاد کرده بود. اما آن بحران، اگر چه به طور گسترده‌ای در ادب فارسی بازتاب پیدا کرد، ولی نتوانست زبان ویژه خود را ایجاد کند و بدین سان، در شرایطی که آن بحران به بحرانی در آگاهی تبدیل نشده، اندیشه سنتی به مثابه منبع معرفتی استواری بر او پدیدار شدن افقی نو در برابر وجان ایرانی بست. صورتی از دیگر گونی‌های زمانی، نه تنها به دنبال شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس، و چنان که خواهیم گفت، از مجرای سفرنامه‌های ایرانیان به کشورهای اروپایی پدیدار شد و ایرانیان با برخی از مفاهیمی که به دست نگاه مفاهیم قدیم، به تبعه منطق فلسفه سفرنامه‌نویس، آن تنها توجیهی از واقعیت آن می‌توانستند عرضه کنند. آشنایی به هم رسد.

در این دوره پی آمدهای پدیدار شدن این مفاهیم به قلمرو عمل محدود می‌شده در دارالسلطنه تبریز، عباس میرزا با تکیه بر آن مفاهیم اصلاحات خود را آغاز کرد و اگر چه میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام به اهمیت ترک آن «حیاط کهنه» و در فداختن «طرح نو» پی برده بود و چنان که در فصل دیگری به تفصیل خواهیم گفته، «طرح نو» در اندیشه سیاسی در فداخته آمده به هر حال، مبنای نظری نظام اندیشه سنتی تنها افقی بود که ایرانیان نمی‌توانستند از محدودیه آن فراتر روند.

از سوی دیگر، تا نیمه دوم عصر ناصری، به رغم دیگر گونی‌هایی که در قلمرو اندیشه صورت گرفته، به طور عمده، در اعتبار اندیشه سنتی، به که البته، تا پیروزی جنبش مشروطه‌خواهی، و حتی پس از آن، توانست خود را در صورت‌های کمابیش متفاوتی بازسازی کند. جدش‌های وارد شده، اگر چه به لحاظ دیگر گونی‌های اجتماعی ایران اندیشه سنتی از درجه اعتبار ساقط بود، از خلافاً آمد عادت بود که دست‌کم تخنگان ایرانی از درجه مفاهیم نهادهای جدید سازمان سیاسی کشورهای اروپایی در قائم نظر می‌کردند. اما دریافت کلی آنان از عالم و آدم از محدودیه اندیشه سنتی فراتر نمی‌رفت. بدین سان، مفاهیم نهادهای جدید سازمان سیاسی کشورهای اروپایی در متن و با توجه به مشخصات نظام اندیشه سنتی، که عصر بنیادین آن هر فانی، باطنی بود، فهمیده می‌شد. اما از سوی دیگر، از آن‌جا که این نظام اندیشه سنتی با عمل اجتماعی آنان نسبتی نداشت، پیش از پیش، مورد بی‌توجهی قرار گرفت و متروک ماند. از سوی دیگر، اندیشه سنتی، پیش از پیش، اعتبار خود را از دست می‌داد، در حالی که از سوی دیگر، به رغم بی‌اعتنایی از چنان توانی برخوردار بود که می‌توانست به ملامی در برابر اندیشه جدید تبدیل شود. در عصر ناصری، زبان و واقعیت اجتماعی، تاریخی در نسبتی قرار گرفتند که

منطق آن عین نسبت زبان و واقعیت تاریخی در اندیشه سنتی نبود. با شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس، واقعیت تاریخی بحرانی در آگاهی ایرانیان ایجاد کرد که از پی آمدهای آن نوعی گسست در عمل از اندیشه سنتی بود و این شکاف میان اندیشه سنتی و واقعیت تاریخی با آغاز عصر ناصری زرفی بیشتر پیدا کرد و در پایان آن دوره نیز آن شکاف به بی‌اعتنایی در عمل اندیشه سنتی منجر شد. در این دوره، اگر چه برخی از تخنگان ناسلامتی‌های کشور را در قالب مفاهیمی می‌فهمیدند که به اندیشه سنتی ایران نسبتی نداشت، اما به رغم زرف‌تر شدن بحران آگاهی و پدیدار شدن زلفی نوآیین ایرانیان نسبت به اندیشه جدید اجتماعی پیدا نکردند. نویسندگان مانند کنت د گوبینو فرستاده دولت فرانسه، در کتاب دیفت‌ها و فلسفه‌های آسیای مرکزی که گزارشی از وضع اندیشه در عصر ناصری در آن آمده است، این نکته را برجسته کرده‌اند که تا نیمه دوم فرمانروایی ناصرالدین شاه حاج ملاهادی بزرگ‌ترین فیلسوف ایرانی به شکل می‌آمده است و از تاریخ فلسفه در ایران نیز می‌توانیم که حتی تا دهه‌هایی پس از پیروزی جنبش مشروطه‌خواهی، در مباحث نظری، سنت فقهی مکتب شیراز و شارحان آن، فلسفه رسمی باقی ماند. جای شگفتی نیست که ترجمه گفتار در روش دکارت، که با کوشش‌های همان گوبینو به فارسی برگردانده شده بود، توجه اهل نظر را جلب نکرد و تصور نه چندان روشنی که گروه افگشت‌شناری از علاقه‌مندان از برخی از مباحث فلسفه جدید پیدا کرده بودند، از این رو که لعل فلسفه آن مباحث را عین کلام اسلامی و از آن منع می‌شد، مورد بی‌اعتنایی قرار گرفته.

از آن‌جا که هنوز تاریخ ناصیه‌های دانش‌ها و اندیشه ایرانی تدوین نشده، درباره این پایداری اندیشه سنتی و زمان طولانی و کند آن نیز تاملی صورت نگرفته است. اگر از برخی نمونه‌های استثنایی پژوهش‌های ایرانی بگذریم، آن چه تاکنون درباره ناصیه‌های دانش‌ها و اندیشه ایرانی می‌دانیم، در حوزه پژوهش‌های غربی قرار می‌گیرد و حاصل این پژوهش‌ها بیشتر از آن که پرتوی بر سرشت دیگر گونی‌های تاریخ دانش‌ها و اندیشه ایرانی بیفتد، بخشی از مجموعه دانش‌های غربی است و معنایی در درون آن دارد.

شرط امکان تدوین تاریخ دانش‌ها و اندیشه ایرانی، تکوین آگاهی ایرانی بود. همان‌گونه که در تبیین مبنای نظری تاریخ مورد توجه قرار نگرفته است که اگر چه، چنان که تفصیل آن در این دفتر خواهد آمد، به دنبال شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس، بحرانی در آگاهی ایرانیان پدیدار و سطره آگاهی نوآیینی به دست آمد. اما تدوین تاریخ ایران بر پایه تکوین آگاهی مردم آن با آغاز دوران جدید تاریخ این کشور ممکن نشد. بدین ترتیب شرایطی به آن امکان و این امتناع خواهد آمد اما پیش از آن از باب طرح بحث، یادآور می‌شویم که ایران، به لحاظ دیگر گونی‌های تاریخی، در دارالسلطنه تبریز، در «استانه» دوران جدید تاریخ خود قرار گرفت و این که نتوانست در آن «استانه» بایستد، نظر به الزامات زمانه کاری سترگ به شمار می‌آمده. اما نویسنده در این تاریخ معاصر و اهل نظر، تاکنون، به این نکته انتقادی نشان نداده‌اند که از سوی آن قرار گرفتن در «استانه» دوران جدید، با تکیه بر کدام مبنای نظری امکان‌پذیر شد و از سوی دیگر، عقل و استدلال، فتنان فراتر رفتن از آن «استانه» چه بود؟ تاریخ‌نویسی جدید ایرانی زمانی ممکن خواهد شد که بتواند، چنان که اشاره شده، با نقادی مبنای ایدئولوژی‌های سیاسی نیم‌سده اخیر و دیدگاه‌های فراهی و فراتاریخی که بیان دیگری از اعتراضات آگاهی تاریخی است، تبیین پی آمدهای تحالف آن امکان و این امتناع و ابضاح منطق این تحالف را موضوع بحث معنای دقیق آن بحث تاریخ ایران قرار دهد.

به گونه‌ای که در جلد نخست تاملی درباره ایران گفتیم، و در دو بخش این دومین جلد نیز تکرار خواهیم کرد، نگارنده این سطور، از این حیث، طرحی از نظریه انحطاط ایران را به مثابه شرایط امکان تاریخ‌نویسی جدید مطرح می‌کند که تاریخ‌نویسی ایرانی نمی‌تواند راه هموار تقلید از تاریخ‌نویسی غربی را دنبال کند و برای این که بتواند خلافاً آمده‌ای عادت دیگر گونی‌های تاریخ ایران را توضیح دهد، بخاسته باید بتواند کوششی اساسی در جهت تنقیح مفاهیم و مقولات تاریخ‌نویسی غربی انجام دهد. نظریه انحطاط ایران، به عنوان در آمدی بر آغاز تاریخ‌نویسی جدید ایرانی، از این حیث دارای اهمیت است که می‌تواند پرتوی بر از میان رفتن وحدت نظام فرهنگ و تمدن ایرانی، که روند آن با اصلاحات عباس میرزا آغاز شد، بیفتد و منطق تحالف‌هایی را که در دارالسلطنه تبریز، میان مراتب آگاهی ایرانیان ایجاد شد، توضیح دهد.

کتابخانه  
موسسه  
تاریخی  
و  
ادبیاتی  
جمهوری  
اسلامی  
ایران

